

عظیمہ صاحبہ لانا و محمد امان الدین صاحبہ لانا
مکتبہ مدرسہ اسلامیہ

سالہ

اظہار التجویز
سید احمد رضا صاحب

لائل العقل و التہیئہ

مطبع نامی نشانی کاشور واقع لکھنؤ میں چھپا

۱۸۹۹ء

M.A. LIBRARY, A.M.U.



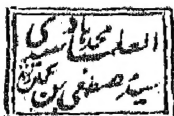
PE2251

تقریظ بحق لفظ

عالیجناب علی القاب - ملائک آف - مادی الامام الی خیر السبل - مرجع الكل في الكل -
مروج الشرح المتین - مجدد ما اندرس من معالم الدین - مجتهد العصر والزمان - مؤيد العترة
سید الانس والجان - الذی فضائله لا تحصى - عماد العلماء رجاہ السید مصطفی المدعو بجناب
میرافا صاحب لازالت شمس الایات بتور وجوده مضمینہ - واقار احکام الاممہ علیہم السلام
باضارة ترویج تشییدہ منسیره
بأسمیه سبحانه وبذلستعین

الحمد لله دیان يوم الدين - والصلوة والسلام على نبينا الصادق بالشرع
المتین وآله الطهارة الطيبين الطاهرين - اما بعد ايها السالكين -
رشيقة يا ارباب التماسها باوجود كثرة اشغال وتوزع بالانغمال واحوال
وغيره انتشاره وتراكم افكاره وراوقات سيره وغير كثيره ميظانه ساعته مضامينه
مقرون بصديق ومعاون يا فتحم ليس غل کردن بنا بر آن جائز و بی عیب است
وفضان توفیق ومعونت از جانب عالم الغیب است -

الراقم الآثم السید مصطفی المدعو بمیر آغا عفی عنه





الحمد لله الذي امر بالمعروف ونهى عن المنكر - والصلوة على سيدنا
 محمد الحاكم على الجن والبشر وآله اولى الامر الذين بقضائهم النجاة
 يوم المحشرة اما بعد فنفی نماز که حق سبحانه تعالی شانه و توالی احسانه - در قرآن مجید
 و فرقان حمید میفرماید - ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين
 يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد يماثلون اليوم الحساب يعنى مستجاب
 خواهش نفس خود کن که گمراه میکند آن خواهش نفس ترا از راه خدا بجهنم که گمراه
 می شوند از راه خدا برای آنها عذاب شدید است بجهنم فراموش ساختن آنها روز حساب
 و بقیام دیگر مدح فرمود کسانى را که مسجد را آباد میدارند چنانچه فرموده است - انما يعمر
 مساجد الله من امن بالله واليوم الآخر يذنبون ما لا يحسدونهم فى ما اوتوا من الله
 من غير حقد الا الذين ظلموا و ذمت فرمود کسی را که بربادی آن نخواهد - و مردم
 را منع از ذکر خدا و مساجد میکند چنانچه فرموده - ومن الظلم ممن منع مساجد الله

ان یکن کوفیها اسماء و سعی فی خدا بجا - یعنی کدام کس ظالم تر است از کسیکه منع کند
مساجد را از این که ذکر کرده شود در آن اسم خدا و سعی کند در برپادی آن
و از اینجا است که ثواب جماعت در مساجد بیرون از حد و احادیث کثیره منقول گشته
و کسانیکه انحراف و اعراض از جماعت میکردند وعید شدیدی بر آنها بطور پیوسته
که اطلاع بر آن تعلق بکتب مبسوطه و رسائل مضبوطه دارد - و اشتهاش بدرجه رسید
که غالباً بر احدی مخفی نباشد - و از اینجا که بنهاد ات الشیطان لاه دستان علی بن ابی طالب
شیطان لعین هر وقت در کمین - و اغوای او مردم را ظاهر و ستین - هر کس را بطور
که می یابد در شبهه و شک می اندازد - و از امور خیر بازمی دارد و خصوصاً اتهامی
که در منع شیعیان علی بن ابیطالب از اقامت جماعت می نماید چنان ان اهتمام
در محافعت از دیگر امور خیر نمی سازد - و بواسطه گوناگون خلل اندازی
در آن می کند - درین آوان - بطوارق حدثان حلیه و بهانه اینعنه در دلسا
راه یافته که قبول تولی امر عدالت از جانب حکام وقت که قوانین آنها مخالف شریعت
محمدیه است بهتر موقع و بهر پنج که باشد مطلقاً باعث رفع عدالت شرعی می شود
و باظهار خود این معنی را که فریه بلامریه است سبب عدم حضوری جماعت قرار
می دهند - و مردم را از ایقاع نماز به جماعت مانع می شوند - و حکم بما انزل الله
را بزیغ قلبی عدم حکم بآن می شمارند - و مردم را گول داده در شبهات بی اندازه
می اندازند - چونکه پی بمطالب حقیقه و احکام شرعیه نبرده اند - و معجزه را از شریعت
نمی دهند - و میضمون دل ناخواسته را عذر بسیار در پرده شریعت اختفای امر حق میخوانند
حال آنکه خود آنها نوکر سرکار و طالب نوکری و ترقی می باشند - و بهر داری
سواضع مالکداری افتخار و روزیده انبات کجوم خود و عیال خود بآن می نمایند
بنابر آن سلور چنان این ستمد عاکیای شیعیان آل عباس - پیرو علمای اعلام

ونايان ائمه هدی علیه السلام بن علی بن ابی طالب المشغوف بعبادة رب الارباب السيد
 محمد رضا دام الله ظله بدوام الارض والسماء ابن المغفور المبرور الساكن فی جوارحه
 ربه الصمد السيد غلام محمد شریه الله مع ائمه المصلین الامناء اما بالحق ودنما
 لتسوية بينهم عن قلوب عامة البریه - لو شتم - وباطل التیون لایل العقل والتمیز
 نامی - و الله الهادی الی سواء السبیل و الا مر الی الجلیل وهو حسب
 ونعم الوکیل - پس بدانکه صاحب شرائع در باب امر معروف و نهی عن المنکر چنین
 تحریر فرمایند و لا یجب النهی عن المنکر الا بشروط اربعة الی ان قال وان
 لا یکون فی الاکثار مفسدة فلو طبق توجه الضرر الیه او الی ما له
 او الی احد من المسلمین سقط الوجوب و اوجب الجائز فاصی
 مکروهاً له جازله الدخول معه دفعاً للضرر له لکن علیه اعتماد الحق و العمل
 به ما استطاع و ان اضطر الی العمل یلزمه العمل بخلاف جائز
 اذا لم یکن المختص من ذلك ما لم یکن قتلاً لغير مستحق و علیه تدبیر الحق مسا
 امکان فاضل جلیل ملا عبدالغنی رحمه الله در ترجمه شرائع می نویسند که واجب
 نیست نهی از منکر مادام که چهار شرط تحقق نشود چهارم آنکه در انکار مفسده نباشد
 پس اگر گمان کند که بسبب امر معروف و نهی عن المنکر متضرر شود بضرر
 مالی یا جانی یا ضرری بمسلمانی در اینصورت ساقط می شود و اگر مضطر کند کسی را
 سلطان جائز بر اقامت حد و مجاز نیست که بکند مادام که قتل نفس بظلم نباشد زیرا
 که تقیة نیست در خونریزی مردم و شراد از سلطان جائز کسی است که سلطنت او
 بحکم امام علیه السلام نباشد عام از نیکه آن سلطان از اهل اسلام یا غیر اسلام
 از ادیان مختلفه باشد و اگر منصوب کند سلطان جائز قاضی را از اهل حق با گراه جائز
 است او را داخل شدن با گراه در قضا و امتناعی احکام حجت دفع ضرر خود کن

واجب است بر او عمل کردن بحق بقدر امکان و اعتماد نمودن بر حق و اگر مضطر شود
بسوی عمل کردن بقول مخالفان حق آن هم جائز است هرگاه خلاصی ممکن نباشد
مادام که قتل ناحق نباشد و واجب است بر او پیروی حق بقدر امکان قال شیخ
علیه السلام و یحقق الاکراه بالخوف علی نفسه او ماله او عرضه و یختلف ذلک
باختلاف احوال الناس شیخ علی علیه الرحمة سیفراید که اکراه ثابت می شود
بمحصول خوف بر جان خود یا مال خود یا عزت خود و حصول این خوف مختلف می باشد
بافتلاف احوال مردم قال فی حاشیة الشرائع انما یتوقف الجواز علی الاکراه
مع عدم انتفاء الحاکم بشرائط الفتوی و یکنه من احراز الاحکام علی وجهها
الشریعی و الا مر بالمعروف والنهی عن المنکر و الاکراه قبول الولاية
بل قل یجب و در حاشیة شرائع گفته که موقوف نمی باشد جواز بر اکراه مگر در صورتیکه حاکم
بشرائط فتوی موصوف نباشد و قدرت بر بیان احکام بر وجه شریعی ندارد و او را
جائز است که در صورت اکراه منصب قضا قبول کند و الا اگر قدرت میدارد قبول
منصب و حکومت از جائز جائز خواهد بود بلکه گاهی واجب می شود و همچنین است
در جمیع عباسی فارسی و ترجمه اش بزبان هندی با ترجمه شریعی نویسد
و قریبی نیست در اضطرار بیان فقیه شریعی و غیره و واجب است بر او و درین وقت که بنا بر
ندیم اهل خلاف بگیرد آنچه را که اقرب الی الحق فالاقرب باشد یعنی هر آنچه نزدیک تر حق
باشد آن حکم جاری کند قال فی التحریر اما الجائز فلا یجوز الولاية منه اختیار
الام مع العلم بالتکلیف من الامد بالمعروف والنهی عن المنکر و مع انتفاء العلم
والظن بذلک یجوز الولاية من قبله و مع العلم بالتکلیف من الامد بالمعروف
والنهی عن المنکر و وضع الاشیاء من الصدقات والموارث و غیرها
مواضعها یجوز الولاية من قبل الجائر معتقدا ان الله لیفعل ذلک من قبل

سلطان الحق على سبيل النسيابة عنه ولو فخره على الولاية مع عدم العلم
 جازت الولاية ولا يعمل بغير الحق ما أمكن فان اضطر الى خيار الضرر
 ما يبلغ الدماء فلا يجوز التفتة فيها على حال ولو أمكنه دفع الجائر
 في عدم الولاية وجب ويستحب مع تحمل الضرر السير ولو خاف على نفسه
 او ماله اجمع او على بعض المؤمنين جازت الولاية جناب علما عليه
 الرحمة في تحرير ما يدعى كفرن ولأيت امور در حال اختيار از جانب حاكم جائز
 جائز نیست مگر در صورتیکه علم حاصل شود باینکه قدرت خواهد داشت بامر معروف و نهی
 عن المنکر در صورت انتقاد علم و ظن بآن حرام خواهد بود و در صورت حصول علم
 بر قادر بودن از امر معروف و نهی عن المنکر و داشتن اشیاء در مقامات آن از صدقات
 و موارث و غیره جائز است که امر ولایت را بحکم حاکم جائز قبول کند در حالیکه معتقد
 به حقانیت باشد که من این را از جانب سلطان حق میکنم بطور نیابت و اگر جائز اگر آه کند
 او را بر قبول ولایت با عدم علم از ممکن جائز خواهد بود و عمل نمکند بقدر امکان بر غیر
 حق پس اگر مضطر شود بسوی ظلمی در حکم جائز خواهد بود از برای ضرورت مآد امیکه بحد
 خونریزی نرسد چه فقیه در باره خونریزی بنوعی جائز نیست و اگر ممکن شود که جائز
 را باز دارد از حواله نمودن ولایت با و باز داشتن او واجب خواهد بود و اگر
 با وصف تحمل ضرر قلیل باز دارد مستحب خواهد بود پس اگر خوف ضرر نفس او یا مال
 او یکی یا بر بعض مومنین بوده باشد اختیار ولایت از حاکم جائز خواهد بود
 ثم قال في موضع آخر من التخيرو ولو خاف على نفسه من الاقضاء بالحق جائز له
 مع الضرر وخوفه الا قضاء بذهب اهل الخلاف بهم او السكوت للضرر
 مع الكفة ثم قال بجهد اسطر لا حد ان يعرض نفسه للتولى من قبل الظالمين
 الا ان يعلم انه لا يتعدى الواجب ولا يتركب القبيح ويتمكن من وضع

الاشیاء مواضعها فان غلب علی خلقه خلاف ذلك لم یجز التعرض له
 فان اكمله علی التخلو جاز حینئذ ویجتهد علی النفاذ الاحكام بسا حقی
 و در مقام دیگر آن تحریر میفرمایند و اگر خوف ضرر بر نفس در بیان کردن حکم بحکم میدارد و جائز
 است در صورت ضرر و خوف ضرر برای او فتویٰ دادن بجهت اهل خلاف یا سکوت
 کردن از برای دفع ضرر یا وصفت قدرت بر سکوت بعد از ان بفاصله چند سطر میفرمایند
 که جایز نیست برای کسیکه حاصل کند ولایت امور و حکومت را از جانب ظالمین مگر اینکه
 بداند که تجاوز از او واجب نخواهد کرد و قبیح را بهل نخواهد آورد و قادر است از وضع اشیا
 بمقامات آن پس اگر او را ظن غالب حاصل شود بر خلاف آن جایز نخواهد بود
 او را اختیار حکومت از طرف آنها پس اگر اگر اه کند حاکم جائز بر اختیار منصب حکومت
 درین صورت جائز خواهد بود که اختیار نماید و کوشش کند در انفاذ احکام بحق و جناب مجلسی
 در رساله فقیه خود که جامع جمله ابواب فقه است چاپ شده در صفحه ۴۹ میفرمایند جائز
 نیست قاضی شدن از قبل یا و شاه ظالم مخالفت مگر با گمراه یا آنکه تواند که امر بفرماند
 و نهی عن المنکر بطریق حق کند و اگر اگر اه کند او را بر حکم یا فتویٰ بغیر حق قبول آن روا
 باشد الا در قتل بغیر حق و اگر کسی قاضی شود از قبل مخالفی جائز است او را اقامت
 حد با اعتقاد نیابت از قبل امام اگر استحقاق آن داشته باشد و همینست مفاد ارشاد
 جناب قدسی القاب علامه العلامه الکرام - فقیه اهل البیت علیهم السلام - مرجع
 المجتهدین العظام - عماد العلماء جناب السید مصطفی صاحب المدعو بجناب میرزا
 صاحب مجتهد العصر امام الله تائیده و شید تشیده که پاسخ تحریر بعض افاضل در
 جواب بعض مسائل هرگاه ایچنین صورت ظهور یافته بود جلوه صد در نمودن یا نش
 آنکه بعض افاضل را هرگاه حکم فصل خصومات و تقریرات رسید ایشان اولاً ضعف
 مزاج خود که بنا سازی مرض مزمن است و اد کشید عذر نمودند بعضی از اخوان

این عذر را نه پسندیده زبان را بچشمین بیان نکشود مذکر در صورت اعتذار خوف
 انقراض این عهده بدو دیگران که در پی اضرار مای پاشند میداریم بنگاه آنها را خصل انداز
 امور دنیا و دین خودی انگاریم با بطلان چونکه مظنون در اضرار با حکم خوف بتک عرض
 و نیمه وسعایت مردم پیش حکام وقت بود و چنانچه مشاهد هم رفتیم که در زمان
 سابق از بابت تعزیه داری اسامی مباحی بر فاضل مذکور نموده امور را بنوعی وا داشتند
 که حکام وقت را بدین ساختند و امر بطول کشید و نوبت بزرگباری بمبصارف سوار
 و شپج افتاد خود و همراهیان در بریلی و پریشانی عیال علاوه بر آن و حضور کجاست
 بطرز غیر مناسب که نایک ماه رود و رسید و شهادت غیر واقعیه از اخوان و
 هم شراب که بمنزله عیون و رؤس و از اعیان بودند میگذاشتند و آخر با نصاب حکام
 وقت مائده اتهام فرو گشت پس فاضل مذکور خائف شده که در صورت انکار منظر
 عدول حکم و تعصب ندی اگر شوند مثل سابق آیینی بعرض و عزت فاضل مزبور
 رسانند تا چار شد حقیقت حال را بنجد متدبیریت مرتبت جناب موصوفی الصمد
 گزارش کردند چنانچه خلاصه مضمونش آنکه حکام و الا مقام محض بجزید اغراض و اگر ام
 بدون تعین مشا هره حصول وظیفه عمده فضل خصوصیات و تعزیرات را برانگیخت
 که بوجه چند که عهده اسباب آن ضعف و کبر سن است مناسب بکمال خفیه ندارد
 تجویز نموده اند و اصرار تحصیل را و اهل خبرت بر آن است که انکار نمایند که باعث
 طاعن حکام و جای سعایت مردم خواهد بود و چونکه خود هم مشاهده کرده ام که و انخوا
 حسبهم در و عا و کافکاهها و لکن لا عادی یعنی برادران که مثل زره و آنها
 امید پناه داشتیم پس آنها عدا ی مرا پناه دادند و مرا خیر محفوظ گذاشتند
 و غلبه هم سهام ما صا نبات کافکاهها و لکن فی قوادی و مظنونم چنان بود
 که آنها تیرای من خواهند بود و دفع بلا از من خواهند نمود پس آنها را یا نسیم

کثیر باشند و دل مرا فکار ساختند و قالوا قد صفت منا قلوباً فقد صدقوا
 و لکن عن و دادی و از من گفتند که من صاف دل می باشم بی راست گفتند
 و لکن صاف بود دل آنها از محبت من پس در صورتی که خوف بر غرت یافته می شود اگر
 حکمی در رسد و عذر ضعیف که کرده ام قبول نشود - چه کنم بخواهش تو قبیح رفیع بدین خلاصه
 در رسید که اگر فضل مقدمات را موقوف بر رأی سامی نمایم پس مضائقه ندارد و
 آنرا حسب حکام شرعیه فیصله نموده باشند - با جتهاد باشند - یا تقلید ثنائیه - و اگر خدایا
 امر مذکور نباشد پس وقتی که ضرر معتد به نسبت مال محترم یا نفس محترم یا عرض محترم
 منطون باشد خست یا رعمده مذکور جایز خواهد بود انتی کلامه الشریف بعد
 از آن مسئله دیگر بخدمت شریعت مرتبت جناب موصوف درین باره گذشته و عبارت
 آن اینست کیا ارشاد هر که حامداً امام جماعت کو سرکار انگریزها در پی تحسین سفر کیا
 جواب ما مد کے پیچھے غازی پڑھنی درست ہو یا نہیں - کیونکہ بعض اشخاص کا مقولہ ہے کہ اب
 حامدین عدالت بوجہ من لم یحکم بما انزل اللہ فاو لک ہم الفاسقون باقی نہی -
 الجواب اگر حامد ثابت العدالت تھا - پس صورت مذکورہ میں استحباب عدالت
 سابقہ کیا جاوے گا جب تک کہ انفراد عدالت ثابت ثبوت شرعی نہ ہو فقط
 حورہ السیل مصطفی المدا عو عید آغا علی عذہ و اختیار شہید ثالث جناب قاضی
 نور اللہ شوستری صاحب مجالس المؤمنین عہدہ قضا را در عہد بعضی از سلطین
 دلی و فتوی دادن موافق مذاہب اربعہ مخالفین و گشتہ شدن و درجہ شہادت
 یافتن آن سالک جاوہ تسلیم و رضا بعد از آن کہ اتنا عشری بودن جناب ایشان
 شگفت شد برالستہ خاص و عام مذکور و براہدی مستور نیست و بچہ پن خستیا
 جناب نقی طوسی علیہ الرحمۃ نیابت چنگیز خان و اختیار مفتی سید محمد قلی صاحب
 مرحوم عہدہ صدر الصدوری را کہ رفت مدارج و علو شان ایشان - و فنون

عليه بابتها هر دو مستغنی عن البیان است خلاصه آنکه اختیار منصب عدالت از جانب
 حکام وقت مطلقاً ممنوع نیست بلکه صورت جواز هم دارد که لا ینحیض علی التاقد للعبود
 ولا ینبئک مثل خبیر - قال فی المسالك قوله ولو نصب الجائر قاضیا مکوها
 له جانرا الدخول معه دفعاً لضراره لکن علیه اعتماد الحق والعمل به ما
 استطاع انما یتوقف الجواز علی الاکراه مع عدم انصاف الحاکم بشرط
 الفتوی و تمکنه من اجراء الاحکام علی وجهها الشرعی الا ما بالمرء وف
 والشع عن المنکر والا جانرا قبول الولاية بل قد یجب ویل و ن ذلك
 لا یجوز الا مع الاکراه و یتحقق بالخوف عن المخالفة علی نفسه او ماله او
 عرضه و یختلف ذلك بحسب احوال الناس فی احتمال الاهانة و عدوها
 قوله وان اضطررنا الی العمل بمن اذهب اهل الخلاف جانرا اذالم یمن التخاص
 من ذلك ما لم یکن قتلاً بغير مستحق لا فرق فی ذلک بین الفقیه الشرعی و غیره
 و یجب علیه التعلق من مذاهب اهل الخلاف باکراه قریب الی الحق فاکا قریب
 اذا امکن والفتوی حکم شرعی علی وجه کلی کالحکم بآق قول ذی الید مقدم
 علی الخارج مع الیقین او اخبار عن حکم معین بحیث یمکن جعله کلیاً بحیث یمکن
 مستنداً بالخبر من جملة افراد کقوله کل من حکم فی القتل و عمداً ابطلت
 صلواته بخلاف الحکم و الحکم انشاء قول فی الحکم الشرعی یطبق بواقعة شخصیة کالحکم علی زید بنبوذا
 دین العی و فی ذمته ترجمه و هرگاه حاکم جائز کسی را بجز و اکراه حاکم گرداند بیزا
 او را که اختیار کند برای دفع ضرر خود لکن بر او لازم است که حتی الامکان از حق
 نگذرد و جواز اختیار در صورت اکراه برای کسی است که بشرائط فتوی موصوف نباشد
 و قدرت بر جاری ساختن احکام بروجه شرعی و امر معروف و نهی عن المنکر نداشته باشد
 و الا غنی اگر موصوف بصفت فتوی و اجرای احکام بروجه شرعی و امر معروف

وخی عن المنکر باشد پس جائز خواهد شد و را اختیار منصب حکومت بلکه گاهی واجب
می شود و بدون موصوف بودن بعضیات مذکوره اختیار چنین منصب جائز خواهد شد
مگر در حال اگر اه و اجبار حاکم و اگر اتمحقق می شود بحصول خوف از مخالفت حاکم بر نفس
خود یا مال خود یا عزت خود و بحسب احوال مردم این خوف مختلف می شود در حصول ایانت
و عدم آن و هرگاه مضطرب شود بسوی عمل کردن بذهب اهل خلاف جائز خواهد بود هرگاه
خلاصی ممکن نباشد ازین عمل تا وقتیکه قتل غیر مستحق نباشد و قرفی نیست درین اضطراب برآ
فقیه شرعی و غیر آن و واجب است بر او در حال اضطراب حکم بذهب اهل خلاف بچیزیکه
که قریب تر از مذهب اهل حق باشد هرگاه ممکن شود و فرق در میان فتوی و حکم آن است
که فتوی بیان کردن امر شرعی است بر وجه کلی مثل گفتن اینکه کسیکه کلام کند در نماز عمدا
نمازش باطل است و حکم پیدا کردن قوی است که متعلق بواقع شخصی باشد که داخل تحت امر
کلی باشد مثلاً حکم کردن باینکه زید کلام کرد در نماز عذر این نمازش باطل است یا در معاملات
بگوئی که کسی قرضدار کسی باشد ادای قرضه بر او لازم است این را فتوی گویند و هرگاه بگوئی
که زید قرضدار عمر و هست پس باید که زید قرضه خود را بدهد و عمر و رسد از احکام می گویند
و قال فی شرح الصغیر للنافع قوله الکلیات لا قضاة و الحکم بین الناس و غیره عن
السلطان العادل جائز و سبب وجبت فی بعض الصور و عن الجائر محرمه الا مع
الخوف و التفتة علی النفس او المال او العرض له او المؤمنین کلاً و بعضاً علی
وجه لا ینبغی تخلفه عادة بحسب طایف المکره فی الرفعة و الضعفة بالنسبة الی
الا ههنا فی شرح بل درجاً و حبیب انهم لو یثقفن التخلص من الماثم و التفتت
عن الامر بالمعروف و النہی عن المنکر جازت و لو اختیاراً اجماعاً بل قال
اجماعاً استحبت بل قبل و حبیب و جمیع لصوص و لعلاء الظہر و لو اکره علی الولاية
و تنفیذ الا حکام لا مع ذلای التیقن بالتخلص من الماثم اجاب الی الا طاعة

منکون
بشر

بشر
بشر

و جوباً دفعاً الضرورة و يظن امره و فضيلة و جميع ما يحكم به ولو كان محرماً
اجماعاً استخراً الأسهل ولا سهل و مثل ترجاه من لا دنى الى الا على كرتب
الا مرد بال معروف و التفتيح عن المنكر ولو انحصر في الاعلى جازيل و جوب الا
في قتل المسلم يحقون الدم فلا يجوز اجماعاً و سنة الحاق الجرح بالقتل قولاً
والاحوط الا لحاق الاعلى مع الخوف بتركه على النفس فليس في القطع بالعدم
ليشتمل المسلم الى الف ام يخص المؤمن اشكال و الاحتياط لليقظة المصير
الا قول اذا كان الخوف بترك القتل على نحو المال ولا سيما القليل منه
خاصة و اما اذا كان على النفس المؤمنة فاشكال ولا يجعل المصير ح
الى الثاني و در شرح صغير مختصر نافع فرموده كه متولى منصب قضاء شدن و حكم نمودن
در میان مردم و اختیار منصب غیر منصب قضاء و حكم از جانب سلطان عادل جائز
است و مراد از سلطان عادل امام علیه السلام اند یا کسیانیکه بحکم امام علیه السلام
سلطان باشند و بسا اوقات واجب می شود در بعض صور و اختیارات چنين منصب
از جانب حاکم جائز حسام است مگر در صورت اقیه و خوف بر نفس یا بر مال یا بر عزت
از برای خود یا از برای جمیع مؤمنین یا از برای بعض مؤمنین بر وجهیکه عادتاً
تحتل آن نسلوار نباشد بحسب حال اگر اه کرده شده در رفعت و پستی به نسبت امانت
آپس در صورت جائز خواهد بود بلکه اکثر اوقات واجب می شود برای اگر ائین خلاص شدن
از اثم و قدرتش بر امر معروف و نهي عن المنکر داشته باشد پس اختیار حکومست از جانب
حاکم جائز خواهد بود اگر چه با اختیار خود اختیار نماید اجماعاً بلکه حاجتی قائل با اختیار
چنين اختیارات شده اند بلکه قول بوجوب هم دارد و آن احوط است و اعلا نظر و اگر اه کرده
کرده شود بر اختیار منصب حکومت و جاری ساختن احکام با وصف عدم تعیین انفس
من الماشتم و عدم سوال قدرت بر امر معروف و نهي عن المنکر اطاعت حاکم میکند

در اختیار منصب و جوباز برای دفع ضرورت و امر و نهی او و جمیع احکام او نافذ
 خواهد شد اگر چه مسلم باشد اجماعاً در حالیکه اختیار نماید از آن پس اسهل را و تدبیر
 کند از او نهی الی الاعلی و اگر منحصر بود در اعطای جائز خواهد بود بلکه در صورت انحصار
 واجب خواهد شد مگر در قتل مسلم که قتالش جائز نباشد پس حکم بر آن جائز نخواهد شد
 اجماعاً و در محقق ساختن جرح و قتل دو قول است احوط آنست که حکم بر آن بهم نماند
 مگر در صورتیکه خوف بترک آن بر نفس خودش باشد و آیا مخالف مذنب هم شامل مسلم
 یا مراد از مسلم مؤمن است خالی از اشکال نیست و احتیاط مقتضی بر آنست که اگر مخالف
 مذنب باشد حکم بقتلش ندید هرگاه خوف بترک قتل بر مال باشد خصوصاً هرگاه خوف
 بترک قتل مال باشد خاصه و لیکن هرگاه بترک حکم قتل خوف بر نفس مؤمن باشد پس اشکال
 است و بعید نیست که درین صورت مراد از مسلم مؤمن باشد و قال فی الشرائع
 فی کتاب التجاره ولو اکراه جازله الدخول دفحاً للنفس والیسیر علی کراهیه
 و نزول الکراهیه لدفع الضرر و الکثیر کالنفس و المال و الخوف علی
 بعض المومنین و اذا اکراه الجائر علی الولا یة جازله الدخول و العمل بما
 یفسده مع عدم القدره علی التوقف فی الدماء المحرمه فانها لا تقیه
 فیها و در شرائع در کتاب التجاره گفته و اگر اکراه کرده شود بر اختیار منصب قضا جائز
 خواهد بود برای او اختیار بجهت دفع ضرر قلیل بکراهت و زایل خواهد شد کراهت گرایین
 اختیار برای دفع ضرر کثیر باشد مشمل ضرر نفس یا مال یا خوف بر بعض مؤمنین
 و هرگاه مجبور سازد او را بر اختیار منصب قضا جائز خواهد بود برایش اختیار عمل
 نمودن چسبیری که جائر حکم کند در صورتیکه قدرت بخلصی از آن نداشته باشد مگر در
 خونهای نافع که تقیه در آن نیست و قال فی الناحیه ولو اکراه بالزام من یخشی من
 التخلف عن النامه جاز الدخول ح فی الولا یة التي یحرم علیه الدخول فیها

اختیاراً بلا خلاف وقد تقدم في باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر
 الأكره المستوعب للولاية الخوف على النفس والمال والعرض عليه
 وعلى بعض المومنين على وجه لا ينبغي تحمله عادة بحسب حال المكره
 في التفتة والضعة بالنسبة إلى الاهانة واما ما ذكرناه هنا من الضرر
 اليسير والكثير في الحكم بالكرهية وعدمها فيمكن الرجوع فيه إلى
 العرف بما على سبيل امنه فينبغي تحمله دون الكثير خلاصة ترجمه شش آنكه
 اگر مجبور شود بر اختیار امر تولیت بسبب آنکه لازم گرداند آنرا کسیکه خائف شود از او
 اگر قبول نکند پس جائز نیست که قبول کند تولیتی را که بر او حرام بود قبول آن در حال
 اختیار و درین امر در میان علماء اختلاف نیست و گفته شد در باب امر معروف و نهی عن منکر
 اگر ای که باعث جواز اختیار ولایت و حکومت از طرف حاکم جائز باشد آنست که اختیار
 کنند را خوف بر جان یا مال یا عزت او یا بر بعض مومنین بر وجهی باشد که تحمل
 آن از روی عادت بحسب حالش در رفعت و پستی مرتبه یا بقیت امانت سزاوار نباشد
 چه مراتب امانت تشریف و وضع مختلف می باشد و آنچه در اینجا حکم کراهت قبول در ضرر
 قلیل و عدم کراهت قبول در ضرر کشید فرموده پس ممکن است که رجوع بعرف نموده شود
 اگر در عرف آنرا ضرر قلیل دانند که مثل آن را تحمل می تواند کرد پس قبولش مکروه خواهد
 بود و اگر آن را ضرر کشید دانند که مثل آن را تحمل نمی تواند شد پس در آن صورت قبولش
 مکروه هم نخواهد بود و قال فی شرح اللمعة لو اضطرر السلطان الجائر إلى
 إقامة حلی او قصاص ظلم او اضطرر بحکم مخالف للمشروع جائز لکان
 الضرورة إلا القتل فلا تقیة فيه ویلخل فی الجواز الجرح لأن المروءة
 عند لا تقیة فی قتل النفوس فهو خارج والحقة الشیخ بالقتل مدعی است
 أنه لا تقیة فی الدماء وفيه نظر خلاصه مضمون ترجمه آنکه در شیخ لمعه فرموده

اگر مضطر سازد او را سلطان جائز بسوی جاری ساختن حد یا قصاص از روی ظلم یا مضطر
سازد و اگر انگلی که مخالف شرع باشد جائز نیست و او را که بعمل آرد از برای وجود ضرورت
مگر از قتل است و زرد و انکار نماید چه تقیید در آن نیست و داخل است در جواز قصاص
جراحات زیرا که مروی است که تقیید در قتل نفوس نمی باشد و قصاص من جملة احوال
خارج از ان می باشد و جناب شیخ قصاص جراحات را لمحق قبل ساخته با و دعای
انکه تقیید در خونمانی باشد و در آن نظر است انتقی و قال فی القوا علی فی باب
الامر بالمعروف و اما اقامة الحد و دفعاتها الی الامام خاصة و الی من
یا ذن له و الفقهاء الشیعة فی حال الغیبة ذلک و لم یسئل فی حال الغیبة
اقامة الحد علی مملوکه و فی اقامته علی ولده و ذو حجتیه قول بالجواز و لو
و فی من قبل الجائز عالمات بتکنه من وضع الاشیاء فی مظالمها ففی جواز
اقامة الحد له بنیة نائب عن سلطان الحق ذلک و در قواعد در باب امر مجروح
است که لکن جاری ساختن حد و پس آن مخصوص امام علیه السلام است یا کسیکه او را
امام علیه السلام اجازت اجرا حد و داده باشند و از برای فقهای شیعه
در حال غیبت امام علیه السلام این منصب می باشد و قادر حال غیبت امام علیه السلام
بر ملک خود می تواند که حد بزند و در خصوص جاری ساختن حد بر فرزند و زوجه هم قول
بجواز می باشد و اگر متولی اجسره که حد شود از جانب حاکم جائز در حالیکه علم دارد باینکه
قادر است بر وضع حد یا بر مقام آن یعنی موافق شرع بعمل خواهد آورد پس در جاری
ساختن حد و در باب نیت نیابت از سلطان حق نظر است بعضی نوشته اند که منتشر
نظر است که ولایت اقامت حد و بر اوست امام ثابت است پس غیبه امام نمی تواند که
بدون اجازت امام علیه السلام متولی آن شود و اجازت آنحضرت منقذی است پس جائز نخواهد
بود زیرا که شرط آن که اذن امام است مفقود می باشد و این غایب این ادراک علیه اثر

است و اینکه غرض شارع از وضع حدود آنست که مردم از اموریکه حرام است انفس خود را
 باز دارند و جناسات و یکپهناخو و مشغول سازند پس تحصیل آن جائز خواهد بود و این
 مذمب شیخ ره است ثم قال في القواعد فان الزعمه السلطان بها جاز ما
 يكن قتلًا ظلمًا فلا تقية وان بلغ حد تلف نفسا باز در قوا بعد میفرماید که اگر آنرا
 سلطان جائز بر او لازم گرداند تا آنجا که بکشد تا و قتی که در باره قتل از روی
 ظلم نباشد پس اقله نیست و قتل ظلم اگر چه درین صورت در انکار خود از الزام حاکم
 نوبت بتلف نفس او برسد ثم قال ولا یقدح فی العدالة ولا یتعلق القضاء
 قبل الظالمین بالاکراه و یعتد الحق ما امکن فان اکراه علی الحكم یمکن
 اهل الخلاف جاز ما لم یبلغ قتلًا ظلمًا ولا یجوز ادکابه وان خاف ان تلف
 بعد آن فرموده که قدح در عدالت او نمیکند متولی شدن بر آن قضاء انجا
 حکام جور یا کراه و تا آنجا که حکم بحق یعنی موافق مذمب بحق حکم میکند پس اگر اکراه
 کرده شود برای حکم مذمب اهل خلاف جائز خواهد بود که بکشد تا و قتی که نوبت حکم
 البقتل از روی ظلم نرسد پس جائز نخواهد بود در خصوص قتل اگر چه در عدم قبول
 آن نوبت بتلف این کس برسد فی النهایة و من استخلفه سلطان ظالم علی قوم
 وجعل الیه اقامة الحد و دجا ذله ان یقیمها علیهم علی الکمال و یقتل
 انما یفعل ذلک باذن السلطان الحق لا باذن سلطان الجور و یحب
 علی المومنین معونته و تمکینه من ذلک ما لم یعتقد الحق و ما هو مشرع
 فی الا سلام فان تعلی فیما جعله الله الحق فی ذلک لم یجزه القیام و لا
 لغيره معا و نته علی ذلک الا ان یخاف علی نفسه فی ذلک فان له ان یجوز له
 ان یفعل ذلک ما لم یبلغ قتل النفوس فاما قتل النفوس فلا یجوز التقية
 فیه علی حال و در نهایت است که کسی را که بادشاه ظالم بر قومی حاکم گرداند و اقامت

حدود را مفوض با و سازد جائز است برای او که اقامت حدود بر وجه کمال بفرماید
و اعتقاد نماید باین که من این را با جازت بادشاه حق میکنم و باذن سلطان جور
نمیکند و واجب است بر مؤمنین که یاری او نمایند و او را برین امر قادر سازند تا وقتیکه
از حق و حکم شرع تجاوز ننماید پس اگر تجاوز نماید جائز نخواهد بود و او را و نه غیر او را
اعانت و بران مگر آنیکه او را خوف از جانب حاکم بر نفس خود باشد پس او را درین
بندگام جائز خواهد بود که موافق حکمش بعمل آرد تا وقتیکه ارتکاب قتل نفوس نشود لکن
در خصوص قتل نفوس پس در حالی از احوال تقیه جائز نیست و قال فی الدماء و
ولا یجوز لولی القضاء من قبل الجائر الا مع الکراهة و التمكن من الاضرار
بالعروف و الشیخ عن المنکر و لو اکراه علی الحکم و الا فتاء بغیر حق اجاب
الا فی القتل و فی اجراء الجرح صحیح الا خلافا و جاب شهید اول علیه الرحمة
در کتاب دروس میفرماید که جائز نیست گرفتن حکومت از جانب جائر مگر آنیکه اگر اهرا
شود یا قادر باشد بر حکم بخش و مخالفت از باطل و اگر اهرا کرده شود بر حکم و فتوای
دادن بغیر حق قبول می کند مگر در قتل که مرتکب آن نمی شود و در جاری ساختن حکم
قتل و خصوص جرائم اختلاف است و در ذخیره المعاد جناب شیخ زین العابدین
صاحب مازندرانی رحمه الله چاپ بخط نسخ صفحه ۱۰۰ چنین است پس در نوکری ظلام
که جائز نیست بشرطیکه دستخط فرموده اند آیا نوکری ظلام مسلم و مومن هر دو جائز نیست
یا نوکری ظلام مومن جائز نیست و ظلام عبارت از چیست ج میگوید ام جائز نیست و مومن
و مسلم فرق ندارند و ظلام آنها نیکه تصرف در امور مسلمین می نمایند بدون اذن حاکم
شرع پس در جائیکه حکومت انگریزی است خواندن درس انگریزی و تحصیل علم و زبان
انگریزی براسه اغنیای محبت آمر معاش و حصول عزت و آبرو و فهمیدن معاملات
و عرفات براسه اغنیای در شرع جائز نیست یا نه و نوکری نصاری چه حکم دارد

چ قلم بر زبانی جائز است چه اگر نری و چه غیر آن اما لوگ شدن شخص مسلم کافر را جائز
 نیست الا بجهت ضرورت پس آیا لوگری نصاری یا بت پرست یا ظلام یا حکم کردن بقانون
 ایشان و بی حکم کردن هر دو جائز است یا نه ج مجرد لوگری معنی اجیر شدن ضرر ندارد
 مگر در خلاف شرع مثل شراب فروختن و آما لوگری معنی التزام بطاعت بت پس آن حرام
 و باعث تکثیر سواد کفر و اضلال است پس در لوگری کفار که جائز نیست بشرطی که دستخط
 فرموده اند آیا لوگری کافر عربی و ذمی هر دو جائز نیست یا لوگری کافر ذمی جائز است
 ج هیچکدام جائز نیست و این واضح است الا بجهت قصد اغاثه مظلوم یا تسکین ظلم پس
 اگر کسی لوگری کافر را بکند باین نیست که مال کافر به نفع ک یا باید گرفت و نام خود را بخد متی
 خواه آن خدمت متعلق بظلم باشد خواه بظلم نباشد در دیوان کافر ثبت نماید و آن خدمت را
 انجام داده باشد جائز است یا نه ج حرام است پس لوگری نصاری و دیگر کفار بر آن
 درس دادن زبان فارسی و عربی با طفال کفار و مسلمین شخص مسلم را جائز است یا نه
 ج اجیر شدن ضرر ندارد پس اگر کافر مسلم را لوگره دارد باین نحو که نام او را در دیوان
 ثبت کند و هیچ خدمتی با او متعلق ننماید و بگوید که تو در خانه خود یا هر جا که خواسته باشی
 باش من زرشاهره بنو خواهم رسانید این قسم جائز است یا نه و اگر دو یک ماه و زرشاهره
 ندهد یا نه فرستند پس طلب کردن مشاهره خود جائز است یا خیر ج ذکر شد که اسم خود
 را در دیوان کفر و ظلم ثبت نمودن خلاف شرع است بلی اگر وظیفه برای مسلم قرار
 دهد ابتداء یا بطلب مسلم ضرر ندارد مثل وظائفی که عظامای ما و مقدسین از شاه و غیره
 میگیرند درین وقت باین عنوان ضرر ندارد و داخل است در جوایز ظلمات پس
 فرق ما بین اجیره و لوگر را بیان فرمائید و درین دوستان در عرف لوگر آنرا میگویند
 که کسی را بخیر مت معینه یا غیر معینه شهریه و امیدارند و زرشاهره براسه او قرار
 میدهند پس کسیکه بخیر مت معینه یا غیر معینه شهریه می یابد آن لوگر است و اجیر آن را

نویسند

میگویند که خدمتی از کسی میگیرند قاجار آن خدمت او را بیدهند بطریق شهریه
 میدهند چ این فرق خوب است که مرقوم فرمودی لکن در اقول خسرا از وظایف
 سلطان کردی که آن هم از سنوید یا شهریه میگیرند و معذکاب بازار نوکری نیست
 پس اگر باین طور بگویم شاید بهتر باشد که وظیفه آنست که از بابت انظار بدلات
 و بزرگی میدهند بازار نوکری و نوکری پول را بازار و محض نوکری و اطاعت میگیرند
 نه بازای خدمت و اجیر بازاری خدمت پس در باب نوکری کفار آن قبله دستخط
 فرموده اند که مسلم را نوکری کفار جائز نیست الا بجهت ضرورت و در جواب دیگر از
 سوال دیگر در نوکری نصاری و عت پرست دستخط فرموده اند که بتو نوکری ضرر ندارد
 مگر در خلاف شرع ظاهرا منافی فتوای است توجیهش قلمی فرمایند که هر قسم نوکری
 هر قسم کفار جائز نیست یا مستثنی بهم است و اگر مستثنی است کدام است ج مراد از
 نوکری که جائز نیست اینست که اسم خود را در دیوان ظلم ثبت کند و هر دفعه که کافر بخواب
 جانی برود یا جنگ کن یا سفر کند داخل در عداوت نوکر باشد این جائز نیست
 بجهت آنکه اشعار کفر باین نوکری بلند می شود بلکه نوکری ظلام بهم جائز نیست باین
 معنی هر چند در سفر طاعت نوکرش را بفرستد بلی اگر بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم
 یا قضای حوائج اخوان باشد ضرر ندارد لکن معذکاب ترکش بهتر است لکن فی خطم عظیم
 بلی با جبر ضرر ندارد و مراد از نوکری در سبک سابق اجیر شدن بر اے قیادت و
 قلعگی یعنی بیداری و نحو آن که خلاف شرع نباشد می باشد و آن جائز است و در

صفحه ۷۸۹ ذخیره است سوال اعانة التصادى باخذ الاجرة فی دوا و اینهم

بحیث لیشتمل علی کتاب بعض الحرامات کما حلة الخمر والوبالاجل تحصیل

المعاش فی خدمتهم غالباً فی تلك البلدان و فقد انه فی غیرهم غالباً

جائز لام الاحباب لا يجوز فی المحرم و يجوز فی المحلل الا جارة و اخذ

نویسند

الا حرة ولا يجعل نفسه ملكوتاً في ديوان الظلمة ولا يجعل نفسه
 من خاتامهم نعم يجوز ان يجعل نفسه اجيراً لهم في الخياطة والحياكة
 والبناء وغيرهما والله العالم ودر صفحه ۸۲ من چند نفر عن آباء و اجداد
 و سلاک ملا منسلک شده و از جميع تخيلات ديوانی معاف و مرفوع القلم بوده اند
 و قتی که دولت روستیه بولایت اسلامیه تسلط یافته دفتر نقوش ترتیب و قرار
 داده اند و ملاهای مذکوره را بدستری معاف و مرفوع القلم ثبت نموده اند
 رعیت خراج گزار بیک دفتر و غیر آنرا بدستری دیگر ثبت کرده اند و حالاً با و شاه
 روستیه من باب الاکراه و الاجبار حکم نموده اند که در هر محله از ملاهای مذکوره
 که هستند باید برای خودشان دفتر با ترتیب و قرار دهند و برای هر کس ملاهای
 مذکور اجرائی احکام نمایند و اسامی ناکح و منکوحه را در دفتر نکاح ثبت کنند
 و نیز برای هر کس اجرائی طلاق نمایند و اسامی مُطلق و مُطلقة در دفتر طلاق
 ثبت و ترقیم نمایند و هر مولودی که در آن محله بوجود آید نام مولود و والدینش را
 در دفتر مولود تحریر کنند و هر کس که در آن محله بمیرد نام موتی در دفتر وفات
 بنویسند و حکم بادشاه روستیه است که هر کس از ملاهای مذکوره که مباشرین
 اعمال و افعال نشود او را از زمره ملاهای خارج نموده داخل در زمره رعیت خراج گزار
 نسایم و تخيلات ديوانی از و بگیریم و بعد از آن خراج دیگر قادر نیست که بر آن
 احدی اجرائی عقد نکاح و ایقاع طلاق نماید و بصورت آيا برای آن ملاها جائز
 است که من باب الاکراه و الاجبار بحکم ایشان گردن نهاده مباشرین اعمال مذکوره
 شوند یا نه - بیان فرمایند الجواب محقق نماند که مجرد ثبت و ضبط در دفتر اسامی
 هر مرقوم را حرامی ندارد بلی التزام بحکم کافر و اسم خود را در ديوان کافر ثبت نموده
 و توکری کردن ایشان حرام است و حرمت این واضح است لکن بعد از فرض اکراه

واجباً کہ مفروض و سوال بہت حرمت آن رفع می شود بلی تقدس و ورع با
امکان مقتضی آنست کہ این التزام را نکند و برای احدی اجرائی عقد نکاح و طلاق نماید
یا آنکہ از آن بلد یا امکان کوچ کند ببلد دیگر و یا تعذر و قسراً التزام این جائزست بآنکہ
بسیاست کہ واجب می شود بحجت آنکہ اگر ما ترم بشود خلاف شرع شریف در آن محل نمی شود
یا کمتر می شود و انتظام و جناب عالم ربانی مجتہد العصر الزمانی مرجع الانام فقیہ

اہل البیت علیہم السلام عماد العلماء جناب السید مصطفیٰ المعروف بہ جناب میرزا غلام
ادام اللہ ظلہ علی رؤس المومنین الی یوم القیام در جواب سائل سائل کہ قلبی فرمود
از مدح سوال و جواب برای زیادتی اطمینان عوام می نویسم فان اهل المدینۃ
قد راعوا علی التفاق و افتروا بما لا یطاق نحن نعلم لعل اللہ یصلہم الی الحق
و یوفقہم للوفاق **سوال** اگر کوئی شخص حاکم جائزست کہ کوئی منصب اجراء
داد و کار بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم یا بحجت اسکے کہ مومنین کو کسی حال میں کس طرح
کا نفع پہونچنے کا اختیار کرے اور حتی الامکان جہان تک ہو سکے کوشش اجراء
احکام میں موافق شرع کے کرے تو اس صورت میں جائز ہوگا یا نہیں اور در صورت
جہر حاکم کہ موافق اپنے قوانین کے اس سے جاری کروا دے اور اگر انکے موافق قوانین
کے حکم کرے تو خوف عزت کا لا اقل اس قدر ہو کہ اس شخص صاحب عزت کو بیوقوف
کہیگا اور تعظیم وغیرہ میں بھی فرق کریگا بلکہ اگر ان امور سے اسکا مضحکہ اور تحقیر
در میان خلق کے اور امتثال کے ہو جاوے تو ایسی صورت میں وہ اجراء
احکام موافق انکے قوانین کے کر سکتا ہے یا انکے قوانین کے موافق حکم فیصلوں
میں بھی لکھ سکتا ہے یا نہیں۔ آغاز میں العابدین صاحب و دیگر علماء کی کتب سے
موجود اسکا صورت مجبوری میں پایا جاتا ہے آپ کے نزدیک جو کچھ ہو اس طرح ارشاد
فرماتا ہے کہ دل میں ہرگز رضا انکے قوانین پر نہیں ہو ان کے جہر سے

و بخوف زوال عزت و بدظنی حکام اس منصب کو گوارا کیا ہو اور تا مقدور اپنے
 بچانا ہے لیکن اگر بیخ نہ سکے تو کیا کرے چو اب بدون ضرورت شرعیہ اختیار
 کرنا کسی عہدہ کا بھلہ عہدہ ہے متعارفہ جائز نہیں اور جب ضرورت شرعیہ ہو بہت
 مطلق عہدہ پس اختیار کرنا لازم ہوگا اس عہدہ کا کہ جس میں حدود و مخالفت
 شرع کا جاری کرنا لازم نہ آوے اور نہ حکم فیصلہ ہو بین المتخاصمین اور نہ جنگ
 و جدال میں شرکت ہو اور نہ مانند ان کے ہو اور خلاصہ یہ ہے کہ اس صورت
 میں وہ عہدہ اختیار کرے کہ جس میں اعانت علی الظلم اور علی الحرام اقل اور
 کمتر لازم آوے اگر ممکن ہو و الا فلا تلثم الاقل اور اگر کوئی شخص چاہے یا عصبیتا کوئی
 عہدہ غیر جائز اختیار کر کے نوکر ہو لیس اسکو فوراً ترک کرے اور اگر ترک کرنے میں
 ضرر معتد بہ ہو بہ نسبت اپنے یا عیال اپنی کے پس حتی المقدور مخالفت احکام
 شرعیہ سے اپنے شیئ بچاتا رہے اور انتظار کرے وقت امکان ترک عہدہ مذکورہ کا
 واللہ اعلم سوال مثلاً کسی ارشاد ہو چو اب جائز ہے وہ نوکری جس میں بے حیائی
 فعل حرام ہو مثلاً نوکری واسطے اسکے لباس سلوانے کے یا مکان سکونت بنوانے
 واسطے اسکی بود و باش کے نہ بنوانے قلعہ جنگ و جدال کے یا خدمت گزاری
 بخدمت ہمارے روزمرہ بشرط احترام و اجتناب کرنے سے خمر کے یا گوشت خنزیر کے
 و جانور حرام کے و مانند اسکے اور جائز ہے نوکری خطوط رسائی کی برسمیل ڈاک
 وغیرہ بلکہ ریل پر کی نوکری بھی علی الظاہر جائز ہے جبکہ امور محرمہ سے اجتناب
 کرے اور جب ضرورت شرعیہ ہو لینے کوئی وجہ عیشت اور تحصیل نفقہ لازم ہو جو
 حلال و مباح شرعی میت نہ آوے پس اختیار کا برخلاف حربی و دستاویز
 علی الظاہر مقدم ہوگا دیگر عہدہ ہمارے سرکاری پر اور اگر وہ بھی ممکن ہو پس وہ عہدہ
 اختیار کرے کہ جس میں شرکت جنگ و جدال میں لازم نہ آوے اور نہ حکم فیصلہ ہو

بین المتخاصمین آورده انفاذ و اجراء حدود و تعزیرات مخالفه شرع ہو و الله اعلم
 هرگاه بر قنای و احکام شرعیة بحواله کتب علمای اعلام و قضاة کرام اطلاع یافت
 پس بداند که در اذن عوام کلا احکام را نسخ گشته که توکری حکام بهر قسمیکه باشد
 و اختیار بهر منصبی که باشد از جانب حکام حرام است بیجا و نارواست و دانند که در توکری
 و تخلف هم معین می باشد پس هرگاه بعض توکری هم جایز باشد و بر اے این عمده
 فصل خصومات و بیان حدود و وظیفه معین نیست و موجب موقوف شدن ظلم تمام
 و کمال و الاقل که تقلیل در آن می باشد در صورتیکه خوف بر عرض و غیره هم باشد
 چرا جائز نباشد و آخوان فاضل مدح بمقاد اخواننا بغوا علینا دقیقه از دقایق
 نامی و یظن ساختن حکام از فاضل مذکور فرورگذاشت مگر ذلکه در آن خوف ضرر
 عزت و مال بر اے خود و آهل و عیال فاضل موصوف بوده که صورت اگر اید
 ساخته لکن شکریه را دولت بر طانیة و قدر دانی حمت سلطانیة مسرور است که داد
 انصاف داده کلمات آنها را اصغاف فرموده اغراض جناب موصوف را بمقاد آیه کریمه
 وَتَجِدُ اقْوَمَهُمْ مَوْدَّةَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا اَنَا لَصَادِقُ ذَلِكَ بَابُ
 مِنْهُمْ قَسِيسِينَ وَرَأَاهَا نَا وَاقْتَمُ لَا یَسْتَكْبِرُونَ مرعی داشته با وصف
 اظهار ضعف و عدم اطلاع بر قوانین جاریه سلطنت بر طانیة اصرار بر اختیار
 عمده مذکور فرموده برای این عمده فصل خصومات نظر بضعف مزاج
 فاضل مدح بر تقطیل معمولی که در هر هفته می شود تقطیل شبیه برای اشتغال
 با مورد آیه و تقطیل جمعه بر اے اقامت نماز جمعه منظور فرموده تکی چهار روز در هر
 هفته معین فرمودند و بتختار ساختن بر اینکه هرگاه عذری داشته باشند بجالس حکام
 حاضر نشوند و هرگاه خواسته باشند نظر بمقدمات نموده حکم مناسب دهند و بفرموده
 عزت افزودند و هرگاه فاضل مدح را ضرورت برود و بر اے تحصیل معاش اجتناب

وادند چنانچه از عرصه سه سال تمام سال در قیض آباد بسر می برند و بر است
 تغریه داری بعشره مجرم بوطن خود می آیند تا بهم این منصب را از فاضل مدد و ج
 خارج می فرمایند و مجرد تحریر اسم در دفتر سلطانیته خلای در پابندی احکام ریاسته
 نمی اندازد و متناهی عدالت شرعیته نمی شود چنانکه مردم نا فهم گمان می برند آن
 تقیولون الا کذباً و الا تحریر اسمی علما و فقها و وظیفه خواران پیش هم در دفتر
 ایشان نمی شود بلکه مردم شماری اسمی هر کس تفصیل هر قوم می شود پس باید که
 غیر مشروع باشد و عدالت عادل باقی نماند پس مراد از دیوان ظالم در ذخیره فترتی
 است که مخصوص باشد بکسانیکه تصرف در امور خلق بر پنج شرعی نمی سازند خلاصه آنکه
 امثال ام حکام و الاما مقام بطریق شرعی لازم نی واجب و محتمل فنی جواهر الکلام
 شرح شرائع الاسلام نقلاً عن الامام الحام زین العابدین علیه السلام
 اذا لکم فی ائمة جور فامضوا فی احکامهم ولا تشبهوا انفسکم ففقتوا
 ورجوا هر الکلام جناب شیخ نجفی اعلی الله مقامه که در شرح شرائع الاسلام است
 روایتی از جناب امام زین العابدین علیه السلام منقول شده که هرگاه باشید در
 حکام جائزین پس عمل بر حکم آنها بکنید و شهوت زید نفسهای خود را که ملاک شود
 و نیز فرموده ولو اضرب الجائر مومناً قاضياً لم یکن له دتبه الا حجتها و ملکها
 علی ذلک بما یحقق معه الا کراه الذی اشبعنا الکلام فیه فی کتاب
 الطلاق جاذله الدخول محله بل قد یجب دفعاً لضرره لکن یجب علیه
 اعتقاد الحق و العمل به ما استطاع بلا خلاف اجدل فی شیعی من ذلک
 و لا اشکال بعد ما دل من الکتاب و السننه علی مرفع الاثم عن المکوه
 یعنی اگر حاکم جائز مومنی را که رتبه اجتهاد نداشته باشد با کراه حاکم گردانده می
 اگر ابراهان صادق آید و آنرا در کتاب الطلاق به بسط کلام نوشته ام جائز خواهد بود

در این کتاب
 در ذمه العباد
 نوشته اند

برای آن مؤمن که اختیار کند بلکه گاهی واجب می شود آثر برای دفع ضرر خود کن
 بر او لازم است که حق را نگاه دارد و عمل بحق کند بقدر امکان و در خصوص ^{العلما} این
 اختلافی نیافته ام بلکه شکلی نیست بعد از آنکه دلالت کرد کتاب و سنت یعنی قرآن
 مجید و حدیث بر اینکه عصیان بر او نیست و ایضا فی الجمله هر نعم الظاهر
 کما صرح به غیر واحد عدم اعتبار اولا که اولا فی جواز قبول ذلك لمن
 جمع شرائط الاجتماع و ممکن معهما من اجراء الاحکام الشرعیة
 علی وجهها و الا مر یا لمعروف و التمسع عن المنکر بل قد یجب علیه
 القبول بل یجوز و اوجب علیه التعرض لهما مع علمه بعدم التعدی
 عن الواجب و عدم ارتکاب القبیح و اذ ممکن من وضع الاشياء
 مواضعها و من الاصل بالمعروف الخفی عن المنکر و اغاثة المظلوم و نحو
 ذلك و لعل منه ما کان من علی بن یقطين و ابن بزیع و غیرهما ممن
 امروهم الاثمة علیهم السلام بان لا یوعدوهم علی ذلك بالتقوا ب
 الیمن بل حتی فی بعضهما ان بیوت هولاکة تفتی الاهل السماء کما لفت
 البقوم الاهل الاسر من فیز در جواهر است که ظاهر آنست چنانکه تصریح کرده اند
 بآن علماء باتفاق بر آنکه جائز است از طرف حاکم جائز قبول امر ولایت از براس
 کسیکه شرائط اجتهاد در او موجود باشد و قادر باشد بر اجراء احکام شرعی
 بطوریکه می باید و بر امر معروف و نهی از منکر بلکه گاهی چنین کس قبول امر ولایت
 واجب می شود بلکه جائز یا واجب است بر او اختیار هر گاه علم داشته باشد
 که از او واجب تجاوز نخواهد کرد و مرکب شیع نخواهد گردید و قادر است بر اینکه اشياء
 را در مواضع آن قرار دهد و امر معروف و نهی از منکر را بعمل آورد و در امری
 مظلوم نماید و مثل آن و امید است که ازین باب بود که علی بن یقطين و ابن

برایغ و غیر آہنا از کسانیکہ ائمہ علیہ السلام آہنا را مامور بآختیار و لایت
فرمودہ بودند و عجبہ ثواب عظیم بر آن ارشاد کردند تا اینکہ در بعض روایات
آمد کہ خانہاے اینسا روشنی میدہد بر آبی اہل آسمان چنانکہ روشنی میدہد
ستارگان بر آبی اہل زمین ہذا اخر ما اوردتہ کاشراحتہ الشکوک

والا و حام واللہ الہادی الی سبیل دار السلام و انحر دعوتنا ان
یحمل اللہ المنعام والصلوة علی محمدی والہ ائمہ الا نام مراد قضا
اللہ السلوک بمنہم فہم نقول و توجو شفا عنہم علیہم السلام فی

یوم القیام

قد کتب یوم الثلثا الخامس عشر من شهر

ذی القعدہ الحرام سنۃ ۱۲۱۶ ہجریہ

CALL No.

۲۲۰۶۵۹
۳۹۱۹۱

ACC. No.

۲۲۵۱

AUTHOR

بیرلو

TITLE

تاریخ اسلام



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

